

## آموزش ادبیات انگلیسی یا ادبیات جهان به انگلیسی در دانشگاه‌های ایران؟

علیرضا انوشیروانی\*

دانشیار ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۲۷، تاریخ تصویب: ۹۳/۲/۲)

### چکیده

هدف این نوشتار اثبات علمی ضرورت آموزش ادبیات جهان به زبان انگلیسی در دانشگاه‌های ایران است. در دنیای امروزجا دارد به ادبیات سایر ملل نیز پرداخته شود. این مقاله سه بحث بنیادین را بررسی می‌کند. بخش اول به تبیین نقش ادبیات در حفظ هویت ملی می‌پردازد. بخش دوم تحلیل انتقادی اهداف آموزش ادبیات انگلیسی در دانشگاه‌های غیرغربی من جمله ایران است. در این بخش با استناد به آرای نظریه‌پردازان پسااستعماری نشان می‌دهیم که چگونه استعمار فرهنگی ادبیات غرب را در مرکز قرار می‌دهد و ادبیات سایر کشورها را به حاشیه می‌راند. در بخش پایانی، شاکله نظری آموزش ادبیات جهان به زبان انگلیسی به مثابه نظریه و رویکردی جدید در آموزش ادبیات را توضیح می‌دهیم تا، بدین‌سان، هم ادب و فرهنگ خود را به دیگران بهتر بشناسانیم و هم به شناختی عمیق‌تر و انتقادی‌تر از ادبیات سایر ملل دست یابیم. نتیجه بحث اینکه ادبیات جهان امروز یکی از شاخه‌های رو به رشد رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های معتبر جهان است و جا دارد ما هم در برنامه‌های آموزش ادبیات خارجی در ایران بدان بپردازیم.

واژه‌های کلیدی: ادبیات جهان، ادبیات انگلیسی، نقد پسااستعماری، چندفرهنگی، ادبیات تطبیقی.

### مقدمه

در دانشگاه‌های معتبر دنیا قاعده بر آن است که در برنامه‌ریزی آموزشی چند اصل بنیادین را در نظر می‌گیرند از قبیل به‌روز بودن محتوای علمی دروس، انطباق و هم‌سویی دروس با نیازهای جامعه و توجه به نظریه‌پردازی و پیشبرد مرزهای علم و دانش در جهان. این مسأله در علوم انسانی اهمیتی صدچندان پیدا می‌کند چون، از سویی، با انسان و تمام رموز و پیچیدگی‌های آن سروکار دارد و، از سویی دیگر پیشرفت و توسعه پایدار هر جامعه‌ای در گرو پیشرفت علوم انسانی آن است. هیچ جامعه‌ای پیشرفت نمی‌کند مگر آنکه اول علوم انسانی در آن رشد و تعالی یابد. «... انسان‌ها را «علوم انسانی» می‌سازد تا آنها جهان را بسازند» (حداد عادل، ۱۳۸۶، ۳).

در میان رشته‌های مختلف علوم انسانی ادبیات به دلیل ارتباط تنگاتنگ معنوی و فکری با لایه‌های مختلف جامعه جایگاه و نقش ویژه‌ای دارد. زبان و ادبیات ملی پیوندی ناگسستنی با هویت و میراث فرهنگی هر جامعه دارد و حامل تفکرات و ارزش‌ها و گفتمان‌های یک جامعه است. مطالعات ادبی یکی از بهترین راه‌های شناخت فرهنگ سایر جوامع بشری است.

درباره نقش ادبیات ملی در حفظ وحدت و همبستگی ملی سخن بسیار گفته شده است. در این جستار بر آن هستیم که به نقش ادبیات انگلیسی به مثابه نمونه بارز آموزش ادبیات غربی در دانشگاه‌های ایران بپردازیم و ضمن برشمردن چالش‌های اصلی آن راهکار جدیدی برای آموزش ادبیات انگلیسی در ایران ارائه دهیم که هم با نظریه‌های علمی روز همگام باشد و هم با نیازهای ادبی و فرهنگی جامعه سنخیت داشته باشد. فرضیه این تحقیق بر این اصل استوار است که مطالعه ادبیات خارجی نه تنها ما را به شناخت دیگری رهنمون می‌سازد بلکه کمک می‌کند تا خود را در آینه دیگری عمیق‌تر بشناسیم. اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است: آیا مطالعات ادبی ما باید اروپامحور و غربی باشد یا باید ادبیات سایر ملل و فرهنگ‌ها را نیز در برگیرد؟ به سخن دیگر، در این مقاله بر آن هستیم تا با طرح نظریه ادبیات جهان نشان دهیم که تنها راه برون‌رفت از سلطه فرهنگی غرب روی آوردن به ادبیات جهان، یعنی ادبیات در فراسوی مرزهای جغرافیایی و سیاسی، است. بدون شک، ادبیات جهان گستره عظیم‌تری را بر روی ما می‌گشاید و می‌تواند شامل ادبیاتی شود که به انگلیسی نوشته یا ترجمه شده است.

## بحث و بررسی

### خاستگاه تاریخی و ایدئولوژیکی ادبیات انگلیسی

بسته به اینکه «ادبیات انگلیسی» را از چه چشم‌اندازی نگاه کنیم دو تعریف کلی می‌توان ارائه داد: اول، ادبیات انگلیسی یعنی ادبیات ملی کشور انگلستان یا ادبیات امپراتوری بریتانیا؛ دوم، ادبیات انگلیسی یعنی هر ادبیاتی که به زبان انگلیسی نوشته یا ترجمه شده باشد. در تعریف اول ادبیات انگلیسی به کشور و منطقه جغرافیایی و سیاسی خاصی محدود می‌شود. به سخن دیگر «انگلیسی» صفتی برای کشور انگلستان است و «ادبیات انگلیسی» ادبیات ملی کشوری است با گنجینه و سنت ادبی خاص خود که از حماسه بی‌وولف آغاز می‌شود و با آثار لارنس و ویرجینیا وولف و جویس و بکت در دوران معاصر ادامه می‌یابد. اما این سنت ادبی از چه زمانی و تحت چه شرایطی در انگلستان شکل گرفت و دارای ادبیات معیار و فاخر شد؟ و مهم‌تر آنکه چه شرایطی باعث شد طی یکی دو قرن اخیر ادبیات انگلستان در صحنه ادبیات جهان گسترش پیدا کند و همه‌گیر شود؟ آیا این توسعه ادبی دلیلی برای اثبات ارزش ذاتی و ابدی ادبیات انگلستان است یا عوامل سیاسی، اقتصادی، نظامی، تجاری و جهانی در آن تأثیر داشتند؟ آیا در مثل ماندگاری آثار شکسپیر جاودانه است یا ممکن است این وضعیت تغییر کند؟ چرا اصولاً شکسپیر و یا برخی دیگر از نویسندگان و شاعران انگلستان به چنین موقعیتی و جایگاهی در میان ادبیات سایر ملل دست یافتند؟ آیا ملل و فرهنگ‌های دیگر دنیا (البته به جز اروپا) در طول قرون گذشته قادر نبوده‌اند نویسنده و یا شاعری خلاق همسان شکسپیر به جهان ادب عرضه نمایند؟ برای یافتن جواب باید به سراغ خود منتقدان انگلیسی می‌رویم. تری ایگلتون Terry Eagleton، نظریه پرداز انگلیسی، در کتاب پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی چنین می‌گوید:

در انگلستان قرن هجدهم مفهوم ادبیات، به خلاف آنچه امروزه گاهی معمول است، به نوشته‌های خلاق یا تخیلی محدود نبود. ادبیات به معنی کل نوشته‌های ارزشمند در جامعه، از قبیل فلسفه، تاریخ، رساله‌ها و نامه‌ها و نیز اشعار بود. آنچه به متنی کیفیت ادبی می‌بخشید داستانی بودن یا نبودن آن نبود- زیرا در قرن هجدهم در این باره که آیا اصولاً قالب جدید رمان ادبیات است یا نه، تردیدی جدی وجود داشت- بلکه سازگاری آن با استانداردهای معینی از «بیان وزین» بود. به عبارت دیگر، معیارهایی که ادبیات بودن را مشخص می‌کرد آشکارا ایدئولوژیک بود: نوشته‌ای که ارزش‌ها و «ذائقه‌های» یک طبقه اجتماعی خاص را مجسم می‌کرد ادبیات قلمداد می‌شد، حال آن که یک ترانه خیابانی، یک رمان عاشقانه و شاید حتی

یک نمایشنامه مردم‌پسند چنین نبود. لذا در این مقطع تاریخی منطقی‌اً بدیهی بود که مفهوم ادبیات «باری ارزشی» داشته باشد (ایگلتن، ۲۰۰۷، ۲۵-۲۶).

بدین‌سان، ادبیات انگلیسی نماد ارزش‌های طبقه حاکم جامعه انگلستان می‌شود. در قرن نوزدهم انگلستان با تکیه بر قدرت نظامی و سیطره امپراطوری بریتانیا بر دریاها مستعمرات خود را گسترش می‌دهد و به کشوری ثروتمند و قدرتمند در دنیا تبدیل می‌شود. در این میان طبقه حاکم انگلستان از ادبیات که تأثیر عمیق سیاسی و اجتماعی دارد برای مسلط ساختن و نهادینه نمودن ارزش‌ها و بینش‌های خود در میان کشورهای مستعمره استفاده می‌کند. به تعبیر ایگلتن «ادبیات در آن معنایی از این واژه که ما به‌ارث برده‌ایم یک ایدئولوژی است که نزدیک‌ترین رابطه‌ها را با مسائل قدرت اجتماعی دارد» (۳۱). با تضعیف ارزش‌های مذهبی در جامعه قرن نوزدهم انگلستان، طبقه حاکم نجات انگلستان را در ادبیات انگلیسی می‌بیند. جامعه آشوب‌زده انگلستان برای ایجاد وحدت و پیوند بین اعضای جامعه و حفظ ارزش‌های بورژوازی خود نیاز به یک ایدئولوژی دارد و این مسئولیت بر دوش «ادبیات انگلیسی» گذاشته می‌شود. طبقه متوسط روبه‌رشد و قدرتمند انگلستان به زعم ماتيو آرنولد بی‌فرهنگ است و این برای حکومت خطرناک است. این طبقه متوسط که هم‌اکنون قدرت اقتصادی و در نتیجه سیاسی به‌دست آورده است نیاز ایدئولوژیکی دارد که آن را از طریق ادبیات انگلیسی می‌توان به آنها منتقل کرد یعنی از طریق ادبیات آداب و رسوم اشرافیت انگلیسی را به آنها تعلیم داد. این بهترین روش برای طبقه اشراف و حاکم بود تا برتری دیرینه خود را بر طبقه متوسط جامعه انگلستان حفظ کند (ایگلتن، ۲۰۰۷، ۳۴). ایگلتن هم‌چنین به نکته‌ای در خور توجه اشاره می‌کند. «دوران تثبیت ادبیات انگلیسی در دانشگاه‌ها مقارن با دوران اعتلای امپریالیسم در انگلستان نیز هست» (۴۰). به سخن دیگر، بین سیطره استثماری امپراتوری بریتانیا بر کشورهای آسیایی و ادبیات انگلیسی رابطه مستقیمی وجود دارد. هدف غایی نهادینه ساختن ارزش‌های انگلیسی بر توده‌های کشورهای تحت استعمار از طریق ادبیات انگلیسی بود. بدون شک، شکسپیر نمایشنامه‌نویس و شاعر بزرگی بود- مثل بسیاری از شاعران و نویسندگان سایر ملل- ولی گنجاندن آثار شکسپیر در برنامه آموزشی کشورهای مستعمره امپراطوری بریتانیا میعادگاه مشترک ارباب و برده بود. در چنین فرایندی توده‌های تحت سیطره که فرهنگی کوتاه‌بین، خشن و مبتذل دارند با اشتیاق به تملک فرهنگی طبقه اشراف انگلیسی در می‌آیند و از سقوط در «ابتذال» نجات می‌یابند! بدین ترتیب، شکسپیرشناسی در دانشگاه‌های هند، به عنوان مثال، از اعزام چندین ناوگان امپراتوری انگلستان اهمیت بیشتری می‌یافت. ایگلتن مثال جالبی

می‌زند. «تصادفی نیست که نویسنده یکی از مؤثرترین گزارش‌های دولتی در این زمینه، «آموزش ادبیات انگلیسی در انگلستان» (۱۹۲۱) کسی جز سر هنری نیوبولت نبود؛ یک شاعر درجه دوم جنگ‌طلب و افراطی و سراینده بند جاودانی «ضربه بزن، ضربه بزن! و سپس بازی را آغاز کن!» کریس بالیدک اهمیت قرار دادن ادبیات انگلیسی را در آزمون‌های استخدام کشوری دوره ویکتوریا خاطر نشان کرده است: خدمتگزاران امپریالیسم بریتانیا در صورتی که مجهز به روایت شسته‌رفته و مناسبی از گنجینه‌های فرهنگی خود باشند می‌توانند با اطمینان به حفظ هویت ملی خود به ماوراء بحار سفر کنند و قادر خواهند بود این برتری فرهنگی خود را بر مردمان سست اراده مستعمرات اعمال کنند (ایگلتون، ۲۰۰۷، ۴۰-۴۱).

در قرون گذشته بسیاری از غربیان به دیده تحقیر به ادبیات شرق می‌نگریستند و آن را حتی قابل اعتنا نمی‌دانستند و به هیچ می‌گرفتند. سوزان باسنت Susan Bassnett با اشاره به گزارش لرد مکاولی Lord Macaulay در تاریخ دوم فوریه ۱۸۳۵ خطاب به لرد بتینک Lord Bentinck، والی انگلیسی تبار هند، چنین نقل قول می‌کند:

من هرگز در میان آنان [شرق‌شناسان] کسی را ندیده‌ام که کمترین مخالفتی با این نکته داشته باشد که تنها یک قفسه کتاب در کتابخانه‌های خوب اروپا به اندازه تمام آثار ادبی بومی هند و کشورهای عربی ارزش دارد. این را به یقین می‌گویم که تا به حال هیچ شرق‌شناسی چنین گزاره‌ای نگفته است که شعر عربی و سنسکریت قابل مقایسه با شعر ملل بزرگ اروپاست.<sup>۱</sup> (۱۷)

باسنت در ادامه سخن خود می‌گوید ممکن است چنین قضاوتی امروزه برای ما بی‌پایه و اساس بنماید ولی چنین طرز تفکری را نزد ادوارد فیتز جرالدهم می‌توان سراغ گرفت. فیتز جرالدهم، که ترجمه رباعیات خیام او به شاهکارهای شعر قرن نوزدهم پیوست، با دیده تحقیر به ادبیات شرق می‌نگریست. در بیستم مارس ۱۸۵۷ به دوستش کاول چنین می‌نویسد:

باید در ترجمه اشعار این پارسیان آن‌طور که صلاح می‌دانم آزادانه عمل کنم، به سبب آنکه به نظر من اینها [پارسیان] آن‌قدرها هم شاعر نیستند که مرا از دخل و تصرف

۱. اصل این گزارش در کتاب زیر آمده است:

Philip D. Curtin, ed. *Imperialism: The Documentary History of Western Civilization*. New York, Walker & Col., 1971: 178-91.

در شعرشان باز دارد و حقیقتاً به قدری هنر نیاز دارند تا سروسامانی پیدا کنند. (به نقل از باسنت، ۱۹۹۳، ۱۸)

لذا نباید تعجب کرد وقتی هگل هم این سخنان را به شکلی دیگر در کتاب *فلسفه تاریخ* *The Philosophy of History* تکرار می‌کند.

آفریقا، تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه در راه خود بسته و ارتباطی با بقیه دنیا نداشته است؛ آفریقا سرزمین طلاگونه بی‌غشی است که در خود فشرده شده - سرزمین کودکی که در ورای روزهای خودآگاه تاریخی قرار دارد و در *ردای تاریکی شب* [تأکید از نویسنده است] پوشانده شده است. ...

سیاه‌پوست، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نماد انسان طبیعی اولیه در حالت کاملاً وحشی و رام‌نشده‌اش است. اگر می‌خواهیم درست او را بفهمیم، باید هرگونه فکر تکریم و اخلاق - هر آنچه را که احساس می‌خوانیم - کنار بگذاریم؛ هیچ‌گونه سازگاری با انسانیت در وجود او نمی‌توان یافت.

در اینجا آفریقا را کناری می‌نهیم و دیگر از آن نام نمی‌بریم. چراکه آفریقا بخشی تاریخی از جهان نیست؛ هیچ حرکت رو به جلو در آن مشهود نیست؛ حرکت‌های تاریخی آن - در بخش شمالی - به جهان آسیایی و اروپایی تعلق دارد. ...

آنچه ما دقیقاً به نام آفریقا می‌شناسیم، روح *غیرتاریخی و عقب‌مانده‌ای* [تأکید از نویسنده است] است که هنوز درگیر *شرایط طبیعت محض* [تأکید از نویسنده است] است و فقط می‌توان آن را در آستانه تاریخ جهان قرار داد. ...

تاریخ جهان از شرق به غرب حرکت می‌کند، چون اروپا *مسلماً پایان تاریخ است* [تأکید از نویسنده است]، آسیا نقطه شروع است. (لمینگ ۱۵).

(به نقل از انوشیروانی «پارسیان آن‌قدرها هم شاعر نیستند»، ۱۳۹۰، ۶۸-۶۹)

### ادبیات انگلیسی و منتقدان پسااستعماری

کشورهای مستعمره انگلستان مانند هند پس از مبارزات سخت به استقلال سیاسی دست یافتند ولی داستان به همین جا تمام نشد. از دهه ۱۹۹۰ امپراتوری انگلستان تقریباً تمام مستعمرات خود را در دنیا از دست داد ولی فرهنگ استعماری از طریق ادبیات انگلیسی در کشورهای مستعمره ادامه یافت. آموزش ادبیات انگلیسی به مثابه ادبیات برتر در کشورهای

استعماری یا جایگزین ادبیات ملی شد یا آن را به حاشیه راند به نحوی که مثلاً تدریس شکسپیر در دبیرستان‌ها و آموزش عالی هند اجباری شد. به هندی‌ها چنین القا شده بود که ادبیات معتبر و جهان‌شمول همان ادبیات انگلیسی است و، بدین‌سان، نه تنها آنها را با میراث ادبی خود بیگانه ساختند بلکه آنها را به سخن‌گفتن و نوشتن به زبان استعمارگر ترغیب کردند. در واقع، استعمار انگلیس از ادبیات انگلیسی به مثابه ابزاری مؤثر برای نهادینه‌کردن ارزش‌های فرهنگی خود در هند استفاده کرد.

تایسن Tyson در این باره چنین می‌گوید: «آنچه هنوز باقی مانده بود نفوذ عمیق فرهنگ استعمارگر در تمام شئون زندگی استعمارشدگان بود: نظام حکومتی و آموزشی بریتانیا، فرهنگ بریتانیایی، و ارزش‌های بریتانیایی که به چشم تحقیر به فرهنگ، اصول اخلاقی و حتی پوشش و ظاهر مردمان تحت سلطه می‌نگریست» (۴۱۹). به سخن دیگر، نوعی تقابل دوگانه بین فرهنگ استعمارگر و استعمارشده به‌وجود می‌آورد بدین صورت که فرهنگ غربی در مرکز قرار می‌گیرد و مظهر نظم و منطق و هنجارها و ارزش‌های والای انسانی می‌شود و فرهنگ غیرغربی به مرتبه‌ای وهم‌آلود و بدوی و فرودست تنزل می‌یابد و لذا به حاشیه رانده می‌شود. آشیس نانندی Ashis Nandy نشان می‌دهد که چگونه غرب از پدیده‌ای مکانی و زمانی به پدیده‌ای فرهنگی تبدیل می‌شود.

استعمار، علاوه بر جسم، ذهن انسان را نیز استعمار می‌کند و افکاری را در جوامع مستعمره رواج می‌دهد تا شئون فرهنگی آنها را به یک‌باره برای همیشه تغییر دهد. در این فرایند غرب مدرن از مفهوم زمان و مکان خاص به مفهومی روان‌شناختی تعمیم می‌یابد. بدین‌سان، غرب دیگر همه جا هست، در غرب و خارج از آن، در ساختارها و در ذهن‌ها. (نانندی ۱۹۸۳، xi به نقل از گاندی ۱۵-۱۶)

ادوارد سعید Edward Said (۱۹۳۵-۲۰۰۳)، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا و یکی از بنیان‌گذاران مطالعات پسااستعماری، آثار نویسندگان اروپایی مانند کنراد، کیپلینگ و فورستر را از منظر نقد پسااستعماری بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که این آثار به اصطلاح معیار اروپایی چه تصویری از دیگری شرقی به تصویر کشیده‌اند. سعید با دیدی تیزبین اهداف سیاسی و فرهنگی، و به‌طور کلی ایدئولوژیکی، مضمّن در این آثار را آشکار می‌سازد. در مقدمه کتاب شرق‌شناسی سعید اظهار می‌کند که دانش شرق‌شناسی صرفاً شگرد، یا به قول فوکو گفتمانی، است برای «... تسلط، بازسازی‌ماندهی، و اعمال قدرت بر شرق» (۳). از دید سعید فرهنگ اروپایی نه تنها فرهنگ شرقی را به انقیاد خود درمی‌آورد بلکه آن را از جنبه‌های

سیاسی، اجتماعی، تاریخی، علمی و ادبی تولید می‌کند. رابطه غرب با شرق رابطه تقابل دوگانه (غرب) و آنها (شرق) است که در آغاز بر پایه قدرت و تسلط فیزیکی استوار است و پس از دوران استعمار و کسب استقلال سیاسی کشورهای مستعمره این سلطه از طریق فرهنگی و اقتصادی ادامه یافت.

نویسندگان و منتقدان پسااستعماری در برابر سلطه فرهنگی غرب به پا خاستند و گفتمان برتری جویانه فرهنگی و ادبی غرب را به چالش کشیدند. این منتقدان عقیده دارند که پیشرفت‌های غرب در زمینه‌های علم و فناوری نباید به خودکم‌بینی بومیان منجر گردد و آنها را از درون تهی سازد تا آنجا که به آداب و رسوم و رفتار اجتماعی و ادبیات بومی خود به دیده تحقیر بنگرند. این منتقدان سخت‌ترین حملات را علیه اروپامحوری و به حاشیه‌راندن فرهنگ‌های بومی آغاز کرده‌اند. برتنز Bertens به عنوان نمونه به آچه‌به Achebe، نویسنده نیجریه‌ای، اشاره می‌کند و از قول او می‌گوید: «آچه‌به معتقد است آن کیفیات جهان‌شمولی که نقد غربی از ادبیات انتظار دارد، آن‌قدرها هم جهانی نیست، و بیش‌تر اروپایی است و فقط تظاهر به جهانی بودن می‌کند. آچه‌به این مفهوم را که ادبیات باید از مرزهای زمان و مکان خود بگذرد به باد انتقاد می‌گیرد» (۲۴۸). جان‌محمد JanMohamed، منتقد پسااستعماری، از تمثیل دوگانگی مانویت استفاده می‌کند و معتقد است اروپا جهان را از نظر فرهنگی به دو قسمت تقسیم کرده است: فرهنگ استعمارگر (روشنی و خیر) و فرهنگ استعمارشده (تاریکی و شر) و این دو همواره در تضاد باهم هستند. بدین‌سان، جهان غرب که خود را برتر و در مرکز می‌پندارد نه تنها در صدد شناخت فرهنگ دیگری که نماد شر است بر نمی‌آید بلکه به علت هراسی که از دیگری دارد به فرهنگ خودشیفتگی روی می‌آورد (به نقل از اشکرافت Ashcroft ۱۹). جان‌محمد از این پدیده با عنوان «شی‌واره شدن دیگری»<sup>۱</sup> نام می‌برد. در این فرایند «تمام خصوصیات پلیدی را که استعمارگر به بومی‌ها نسبت می‌دهد دیگر به تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی ارتباطی ندارد بلکه ویژگی‌های نژادی و موروثی بومی‌ها هستند» (همان ۲۰-۲۱). در دوران پسااستعماری که دیگر قوه قهریه برای به انقیاد کشاندن بومی‌ها کارایی ندارد، گفتمان‌های ایدئولوژیکی استعمار، به‌خصوص ادبیات، وارد صحنه می‌شود تا این بومی‌های «غیرتمدن و پلید» را از طریق ارزش‌های «جهان‌شمول» نهفته در ادبیات غرب متحول سازد. تمثیل دوگانگی مانویت جان‌محمد در اینجا بسیار روشن‌گر است چون روشنایی



(فرهنگ غرب) جایگزین تاریکی (فرهنگ بومی) می‌شود. «بدین‌سان کارکرد ایدئولوژیکی ... ادبیات استعمار بیان و توجیه برتری اخلاقی استعمارگر و اثبات فرودستی بومی‌ها به مثابه حقیقتی متافیزیکی است تا زیر این نقاب استعمارگر سرخوش سلطه خود باشد ...» (همان ۲۳). چارلز لارسن Charles Larson در جهان‌شمولی بودن پدیده‌هایی چون عشق و مرگ را نیز گره‌افکنی می‌کند. وی در مقاله «قوم‌محوری قهرمانانه: اندیشه جهان‌شمولی در ادبیات»<sup>۱</sup> به بیان تجربیاتش در تدریس ادبیات انگلیسی من جمله رمان‌های تامس هاردی، رمان‌نویس انگلیسی قرن نوزدهم، در نیجریه می‌پردازد و توضیح می‌دهد که هنگام تدریس مفاهیمی چون عشق و مرگ، که غربی‌ها آن را جهان‌شمول تصور می‌کردند با چه چالش‌های فرهنگی روبه‌رو بوده است. در فرهنگ سنتی افریقایی این مفاهیم وجود ندارند، دست‌کم نه به آن شکلی که در ادبیات داستانی غرب وجود دارد. لذا غربی‌ها همواره در زیر نقاب جهانی‌بودن معیارهای فرهنگی خود را بر دیگران تحمیل کرده‌اند. در پایان لارسن نتیجه می‌گیرد که «... در واقع، واژه «جهانی» محدود و متعین است. ... خوب یا بد، هر یک از ما در جهان قوم‌محور خود به دنیا می‌آییم. هدف هر ادبیاتی، بدون در نظر گرفتن اینکه در چه هر فرهنگی تولید شده باشد، این است که چیزی را به ما نشان بدهد که قبلاً از آن بی‌اطلاع بوده‌ایم. بنابراین، همان‌طور که ادبیات پلی است که یک زندگی تجربه‌شده را به یک زندگی تجربه‌نشده پیوند می‌زند، به همان‌سان ادبیات تأثیرگذار، در کل، سفر به جهانی است که هرگز به آن سفر نکرده‌ایم» (به نقل از اشکرافت ۶۵). گوری ویسواناتان Gauri Viswanathan در مقاله «آغاز مطالعات ادبی انگلیسی در هند بریتانیایی»<sup>۲</sup> نگاهی تحلیلی-تاریخی به آموزش ادبیات انگلیسی در هند تحت سلطه امپراتوری بریتانیا دارد. به نظر او رشد مطالعات ادبیات انگلیسی در هند ارتباط مستقیمی با فرایند سلطه سیاسی-اجتماعی داشت. «بحث من این است که مطالعات ادبی در دوره فتح سرزمین‌های دیگر و توسعه قلمرو امپراتوری بریتانیا قدرت فرهنگی عظیمی به دست آورد به نحوی که حتی نهادینه‌شدن این رشته در انگلستان هم تحت تأثیر ایدئولوژی بافت استعماری قرار گرفت...» (به نقل از اشکرافت ۴۳۱). ویسواناتان در ادامه بحث می‌افزاید که حاکمان انگلیسی هند نظیر مکاولی در آثار شکسپیر «اصول پروتستان کتاب مقدس»، در مقالات آدیسن «رگه تقوای راستین»، در آثار بیکن و لاک «اخلاقیات کتاب مقدس» و در کتاب آدام اسمیت

---

1- "Heroic Ethnocentrism: The Idea of Universality in Literature"

2- "The Beginnings of English Literary Study in British India"

«عواطف شریف مسیحیت» را می‌دیدند. لذا حکومت بریتانیای کبیر، بدون آنکه متهم به تغییر کیش بومی‌ها شود، به نحو مؤثرتری از طریق ادبیات انگلیسی طرح خواندن داوطلبانه کتاب مقدس را اجرا نمود (همان ۴۳۵). این روند به ظاهر فرهنگی- ادبی در دوران پساستعماری اقتدار و سیادت فرهنگی انگلستان را در هند قوت بیشتری بخشید. ادوارد سعید نیز در کتاب فرهنگ و امپریالیسم<sup>۱</sup> (۱۹۹۳) اشاره می‌کند که ادبیات غرب را نمی‌توان از سیاست استعماری اروپا منفک کرد. از دید سعید متن را نمی‌توان از بافت دنیایی که آن را به‌وجود آورده است جدا کرد. فرهنگ و امپریالیسم بی‌حرکت و ساکن نیستند و ارتباطات بین آنها به مثابه تجربیات تاریخی پویا و پیچیده‌اند (به نقل از اشکرافت و آلووالیا Ashcroft and Ahluwalia ۸۶-۸۷). سعید ارتباط فرهنگ اروپایی و امپریالیسم را در نوعی خواندن می‌بیند که آن را «خوانش وارونه»<sup>۲</sup> می‌نامد. «خوانش وارونه نوعی خواندن معکوس از دیدگاه استعمارشده است تا به حضور پنهان ولی پرنفوذ امپراتوری در متون معیار ادبی پی‌بیریم» (همان ۸۹). در این نوع خوانش ما با شنیدن صدایی که گفتمان غالب آن را خفه کرده به تفسیر جدیدی از متن می‌رسیم و آنچه که تا به حال از دید ما پنهان مانده بود آشکار می‌شود. گوگی و تیونگو Ngugi wa Thiong'o، نویسنده و منتقد کنیایی، عقیده دارد که گروه ادبیات انگلیسی دانشگاه نایروبی باید منحل و گروه ادبیات و فرهنگ آفریقا تأسیس گردد. به نظر وی ادبیات انگلیسی (یعنی ادبیات کشور انگلستان) تاریخی طولانی در این دانشگاه داشته و دارای برنامه درسی قوی‌ای هست لیکن فقط به یک فرهنگ می‌پردازد. لازم است این رشته کمتر متمایل به «بریتانیا» باشد و به سایر ادبیات‌ها به‌انگلیسی (نظیر ادبیات امریکا، کارائیب، آفریقا و جهان سوم) و اروپایی با هدف مطالعات تطبیقی روی آورد» (به نقل از اشکرافت ۴۳۸-۴۳۹). او بیگانه‌شدن با ادبیات بومی و اولویت دادن به ادبیات و فرهنگ انگلیسی را مذموم می‌شمارد. او معتقد است که هدف از مطالعه ادبیات خارجی باید شناساندن ادبیات کنیا، ادبیات شرق آفریقا و در کل آفریقا به دنیا باشد. هر مطالعه و کوشش دیگری باید در ارتباط با چنین هدفی باشد و کمک کند تا خودمان را بهتر بشناسیم (همان ۴۳۹). گوگی مطالعه ادبیات انگلیسی یا هر ادبیات غربی دیگری را رد نمی‌کند. تلاش وی بر آن است که نقشه راهی برای مطالعه و تحقیق ادبی ارائه دهد که با مؤلفه‌های فرهنگی آفریقا هماهنگ باشد و بتواند در شناخت خود و شناساندن

1- Culture and Imperialism

2- contrapuntal reading

فرهنگ و ادب افریقایی به دیگران نقش مؤثری ایفا کند. او در حالیکه تأثیر ادبیات اروپا در ادبیات معاصر افریقا را می‌پذیرد و فراگیری زبان‌های فرانسه و انگلیسی، به‌خصوص فرانسه، را برای افریقایی‌ها لازم می‌داند به تأثیر سایر ادبیات جهان در افریقایی شرقی و مطالعات بینارشته‌ای نیز توجه می‌کند. هدف گوگی این است که با راه‌اندازی مرکز مطالعات فرهنگ و ادب کشورهای افریقایی حصار اروپا محوری را بشکند و به حاشیه‌نشینی فرهنگی دیرینه افریقا پایان دهد. مع‌الوصف او هیچ‌گاه از ادبیات جهان و اهمیت آن غافل نمی‌شود. جان داکر John Docker در مقاله «فرضیه نواستعماری آموزش انگلیسی در دانشگاه»<sup>۱</sup> عقیده دارد که قدرت استثمارگر ارزش‌های فرهنگی خود را بر بومی‌ها تحمیل می‌کند. استعمارنو به بهانه برتری فرهنگ کلان‌شهری فرهنگ بومی را به حاشیه می‌راند (به نقل از اشکرافت ۱۳۸۳). وی که به تحلیل انتقادی آموزش عالی در استرالیا می‌پردازد اضافه می‌کند: «در آموزش دانشگاهی، فرضیه انگلیس محوری چنین القا می‌کند که معیارها فقط با مطالعه سنت فاخر ادبیات انگلیسی از چاسر به بعد حاصل می‌شود چون این ادبیات محصول قرن‌ها تاریخ فرهنگی ماندگار است؛ این ادبیات نه تنها هیچ‌گاه به مسائل فرعی و گذرا نپرداخته بلکه همواره با دقت به پیچیدگی‌های شرایط انسانی در طول تاریخ پرداخته است» (همان ۱۳۸۳). نیکلاس هریسن Nicholas Harrison از آنچه نقل قول می‌کند و می‌گوید: «جوزف کنراد یک نژادپرست ملعون بود» (۲). البته آنچه اولین منتقدی نیست که چنین سخنی در مورد کنراد، رمان‌نویس معروف انگلیسی، می‌گوید. ادوارد سعید نیز پایان‌نامه دکترایش در دانشگاه هاروارد را به این موضوع اختصاص می‌دهد. و نشان می‌دهد که چگونه این متون، به خصوص متون ادبی فاخر کشورهای استعمارگر، حامل و توجیه‌گر ایدئولوژی استعمار/امپریالیسم هستند. بنیتا پری Benita Parry نیز در کتاب مطالعات پسااستعماری: نقدی ماتریالیستی<sup>۲</sup> به این موضوع می‌پردازد و از منتقدانی یاد می‌کند که علائم استعمار را، حال به صورت آشکار یا شیخ‌گونه، در ادبیات فاخر و ادبیات عامه‌پسند بریتانیا به چشم دیده‌اند (۱۰۷).

### جایگاه و اهداف آموزش ادبیات انگلیسی در ایران

برنامه آموزشی رشته ادبیات انگلیسی در مقطع تحصیلات تکمیلی، مصوب دویست و

---

1- "The Neocolonial Assumption in University Teaching of English"

2- Postcolonial Studies: A Materialist Critique

چهل و هشتمین جلسه شورای عالی برنامه‌ریزی - گروه علوم انسانی وزارت علوم، در بیان هدف این رشته چنین می‌گوید: «فارغ‌التحصیلان زبان و ادبیات انگلیسی خواهند توانست با نشر فرهنگ ادبی ایران در میان سایر ملل و شناخت فرهنگ‌های بیگانه (تأکید از من است) به کشور خود خدمت کنند» (۴). در بخش اول، هدف «نشر فرهنگ ادبی ایران در میان سایر ملل» است. برای رسیدن به این هدف باید برنامه‌ریزی درسی به نحوی تنظیم گردد تا دانشجویان ابتدا با ادبیات فارسی آشنا شوند و سپس از طریق زبان انگلیسی آن را به سایر ملل معرفی کنند. در بخش دوم، هدف «شناخت فرهنگ‌های بیگانه» ذکر شده است. انتظار می‌رود دانشجویان ادبیات انگلیسی از طریق زبان انگلیسی با فرهنگ‌های بیگانه آشنا شوند. اما فرهنگ‌های بیگانه کدام‌اند؟ در برنامه مصوب گفته نشده فرهنگ انگلستان بلکه به صورت جمع گفته شده است فرهنگ‌های بیگانه. به عقیده برخی رشته زبان و ادبیات انگلیسی یعنی زبان و ادبیات کشوری به نام انگلستان. به خلاف، در هدف برنامه از عبارت فرهنگ‌های بیگانه نام برده شده است. روشن است که بر این اساس، زبان انگلیسی وسیله‌ای است برای شناختن فرهنگ‌های بیگانه. حال این بیگانه کیست؟ کشور انگلستان؟ کشور امریکا؟ کشوری به نام ایرلند یا روسیه یا فرانسه یا چین یا مصر یا ...؟ به نظر می‌رسد هیچ‌کدام به تنهایی مورد نظر نیستند بلکه مجموعه آنها مورد نظر است. فقط کشور انگلستان و کشورهای غربی که ادبیات تولید نکرده‌اند؛ بقیه دنیا هم نویسندگان و شاعران بزرگی داشته و دارند.

سخن را کوتاه کنم. هدف این است که از طریق آشنا شدن با نظریه‌ها و رویکردهای جدید نقد ادبی که عمدتاً به زبان انگلیسی نوشته شده دانشجویان بتواند فرهنگ و ادبیات بومی خود را به صورت نظام‌مند به سایر ملل معرفی کند. اما متأسفانه در عمل به این هدف نرسیده‌ایم. چرا؟ دلایل متعددی وجود دارد، من جمله (۱) بین اهداف و برنامه‌های آموزشی و سرفصل دروس تناقض‌های آشکاری به چشم می‌خورد. (۲) در موارد نادری هم که دروسی مرتبط با هدف پیش‌بینی شده‌اند، این دروس اختیاری هستند و در اکثر دانشگاه‌ها به حاشیه رانده شده‌اند. (۳) باور غالب این است که ادبیات انگلیسی عمدتاً یعنی ادبیات کشور انگلستان با چاشنی اندکی از ادبیات سایر کشورهای غربی. (۴) عموماً پایان‌نامه‌های این دوره‌ها قرابت و ارتباطی با میراث ملی و نیازهای فرهنگی و ادبی جامعه ایران ندارد. بیشتر پایان‌نامه‌های این رشته در ایران باز یافت پژوهش‌های غربی است. (۵) آزمون‌های ورودی چهارجوابی این دوره‌ها بر ادبیات کشور انگلستان تمرکز دارد که نتیجه‌اش حفظ کردن تاریخ ادبیات انگلستان است.

وقتی به شرح دروس و منابع برنامه‌دروسی مانند داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، شعر و مکتب‌های ادبی نگاه می‌کنیم تمرکز بر ادبیات انگلستان و اندکی از سایر کشورهای غربی است. از بقیه دنیا خبری نیست. اگر هر از گاهی به بقیه دنیا اشاره‌ای می‌شود، همواره در حاشیه ادبیات غرب قرار می‌گیرد، حتی ادبیات ایران که بر اساس هدف این دوره شناساندن آن به سایر ملل باید هدف اصلی این دوره باشد. گفتمان اروپامحوری فضای غالب آموزش ادبیات انگلیسی در دانشگاه‌های ایران است که باید در جهان چندفرهنگی و چند صدایی امروز تغییر کند.

### نظریه ادبیات جهان

مفهوم ادبیات جهان با متفکر و نویسنده آلمانی گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) آغاز شد. برای اولین بار گوته اصطلاح «ادبیات جهان» *weltliteratur* را وضع کرد. وی به دنبال آشنایی و آشتی فرهنگ‌ها و ملل مختلف از مسیر ادبیات بود. به نظر گوته ادبیات از مرزهای جغرافیایی و سیاسی و زبان‌شناختی می‌گذشت و به روح مشترک جهانیان می‌رسید. بدین‌سان، ادبیات عامل وحدت‌بخش میان اندیشه‌ها و انسان‌ها در دوران و مکان‌های متفاوت بود. او اروپاییان را ملامت می‌کرد که از ادبیات غنی شرق غفلت ورزیده‌اند و خود را از گنجینه‌ای ارزشمند محروم کرده‌اند. از دیدگاه گوته ادبیات جهان حیطه فراخی برای تعاطی افکار و تعامل بین ادبیات ملل مختلف است. گوته اولین ادیبی است که در ساحت شاهکارهای ادبی به ادبیات سایر ملل، من جمله ادبیات شرق، نیز نظر دارد و می‌گوید: «... در زمانی که آلمانی‌ها هنوز در جنگل زندگی می‌کردند، چینی‌ها رمان می‌نوشتند» (به نقل از یوست Jost ۱۶).

من دوست دارم که به سایر ملت‌ها نیز نگاه کنم؛ و توصیه می‌کنم دیگران هم این کار را بکنند.

امروزه ادبیات ملی، مفهوم چندانی ندارد؛ عصر ادبیات جهان آغاز شده است؛ و هر کسی باید برای سرعت بخشیدن به تحقق آن، سهم خویش را ادا کند (همان).

گوته می‌گوید: «من هر روز بیشتر به این موضوع معتقد می‌شود که شعر به جهان بشریت تعلق دارد که از زبان هزاران انسان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف جاری گشته است... از این‌رو، من دوست دارم به اطرافم نگاه کنم و ملل بیگانه را هم ببینم و به همه توصیه می‌کنم چنین کنند» (به نقل از دمراش ۲۰۰۳، ۱).

نظر گوته بعدها به آثار معتبر ادبیات کشورهای بزرگ اروپایی از قبیل انگلستان و فرانسه

و آلمان و ایتالیا و چند شاهکار ادبی از مشرق زمین و نهایتاً چند کشور اروپای شرقی محدود شد که برخی نام «ادبیات عمومی»<sup>۱</sup> بر آن نهادند که با تفکر فراملیتی گوتته فاصله بسیاری داشت.<sup>۲</sup>

رایبندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱)، شاعر، رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و نقاش بزرگ هندی، ادبیات جهان را در برگیرنده ادبیاتی می‌دانست که ارزش‌های انسانی در آن جلوه‌گر شود و از این طریق می‌توان روح بشریت را در میان جهانیان دمید. برای تاگور ادبیات جهان در تقابل با ادبیات انگلستان قرار می‌گرفت، ادبیاتی که امپراطوری بریتانیا تلاش می‌کرد آن را بر ملت هند با آن سابقه تمدن و فرهنگ باستانی تحمیل کند و آن را به حاشیه براند. ادبیات جهان به همان اندازه که ادبیات مغرب زمین را دربرمی‌گیرد، شامل ادبیات شرق و کشورهای استعمارشده و به‌حاشیه‌رانده‌شده را نیز می‌شود.

باویا تیواری Bhavya Tiwari می‌گوید وقتی از تاگور در فوریه ۱۹۰۷ درخواست شد در شورای عالی ملی آموزش هند در کلکته سخنرانی کند وی عنوان «ویشوا ساهیتیا» Vishwa Sahitya یا «ادبیات جهان» را برگزید. انجمن ادبیات تطبیقی هند (CLAI) با الهام از سخنان تاگور هدف انجمن را این چنین در وبگاه خود ذکر می‌کند:

ترویج آرمان یک جهان با قبول این اصل که ادبیات تطبیقی با گذر از مرزهای ملی به فراسوی هویت‌های منفرد ادبیات ملل مختلف می‌رسد. آن‌گاه مفهوم ادبیات جهان بدان سان که مورد نظر تاگور و گوتته بود تحقق پیدا می‌کند و ما گامی به سوی شناخت و تعامل بین‌المللی برداشته‌ایم (به نقل از تئو دائن Theo D'haen و همکاران ۴۱).

ژندوو ژنگ Zheng Zhenduo (۱۸۹۸-۱۹۵۸)، منتقد چینی، در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به یکپارچگی ادبیات»<sup>۳</sup> اظهار می‌دارد که امروز همه‌جا در باره مطالعات ادبیات صحبت می‌کنند ولی هیچ کس در باره آن به مثابه یک کلیت صحبت نمی‌کند. بسیاری از پژوهشگران در زمینه دوره‌های ادبی، یا ادبیات ملیت خاصی، یا نوع ادبی خاصی، یا نویسنده خاصی، یا مکتب ادبی خاصی متخصص شده‌اند ولی هیچ کس، حتی یک نفر، نیست که ادبیات را به مثابه

### 1- General Literature

۲. برای آشنایی بیشتر و نقد آرای گوتته در زمینه ادبیات جهان نگاه کنید به مقاله علی‌رضا انوشیروانی، «ادبیات جهان: از اندیشه تا نظریه». ویژه نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، دوره دوم، شماره اول (بهار ۱۳۹۰) پیاپی ۳. ۲۳-۴۱.

### 3- "A View on the Unification of Literatruue"

موضوعی مستقل و شاکله‌ای منسجم و جامع که زمان و مکان و انسان‌های مختلف را به هم ارتباط می‌دهد بنگرد (به نقل از دمراش ۲۰۱۴، ۵۹).

حدود یک و نیم قرن بعد دیوید دمراش (متولد ۱۹۵۳) David Damrosch نظریه‌پرداز و استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، این پندار اولیه گوته را تئوریزه و نظریه ادبیات جهان را مطرح کرد که در آن اروپامحوری جایی نداشت. برای دمراش، به خلاف گذشتگان، ادبیات جهان مجموعه‌ای از شاهکارهای ادبیات جهان نبود؛ از دیدگاه وی ادبیات جهان «گردش و پذیرش» آثار ادبی، بدون تمرکز بر ادبیات ملت خاصی، در میان سایر ملل و فرهنگ‌هاست. بدین‌سان، دمراش با منتقدان پسااستعماری همچون ادوارد سعید و گایاتری اسپیواک هم‌صدا می‌شود و با طرح نظریه‌ای جدید به ادبیات تطبیقی سنتی غرب‌محور پایان می‌دهد. آنتولوژی ادبیات جهان لانگمن<sup>۲</sup> (۲۰۰۹-۲۰۰۴) دمراش و همکاران در شش مجلد بیانگر دیدگاه این متفکر و اندیشمند ادبی است.

دمراش هم از همین منظر به ادبیات جهان می‌نگرد و می‌گوید: «بحث من این است که گسترش امروزه ادبیات تطبیقی به افق‌های جهانی و کیهانی به معنای مرگ رشته ما نیست. به خلاف، تولد دیدگاه جدیدی است که اگر خوب بنگریم ریشه‌های آن را در دوران اولیه شکل‌گیری ادبیات تطبیقی به مثابه یک رشته می‌بینیم» (به نقل از انوشیروانی ۱۳۹۰، ۳۲).

دمراش در کتاب ادبیات جهان چیست؟ (What Is World Literature?) (۲۰۰۳) تلاش می‌کند به دو پرسش اساسی پاسخ دهد: «کدام ادبیات؟» و «ادبیات چه کسی؟». پاسخ او به این پرسش‌ها اساس نظریه وی را تشکیل می‌دهد.

به نظر من ادبیات جهان دربرگیرنده آن آثار ادبی است که در فراسوی خاستگاه فرهنگی خود، چه به صورت ترجمه و چه به زبان اصلی، سیر و گردش می‌کنند (برای مدت‌های مدید ویرژیل در اروپا به زبان لاتین خوانده می‌شد). ادبیات جهان، در جامع‌ترین مفهوم خود، می‌تواند شامل هر اثری باشد که تا به حال از منزلگاه اصلی خود فراتر رفته است، اما توجه محتاطانه‌گی‌ین به خواننده بالفعل<sup>۳</sup> کاملاً بجاست: اثر ادبی آن گاه زندگی مؤثری به مثابه ادبیات جهان دارد که، همیشه و همه جا، فعالانه در نظامی ادبی در فراسوی فرهنگ مبدأ خود حضور (تأکید از نویسنده است) داشته باشد.

1- circulation and reception

2- David Damrosch, et al. Longman Anthology of World Literature

3- Actual reader

من معتقدم که ادبیات جهان مجموعه‌های بی انتها و دست‌نیافتنی از آثار ادبی نیست، بلکه روشی در بررسی سیر و خواندن آثار ادبی است، روشی که هم در مطالعه تک‌تک آثار به کار می‌آید و هم در مطالعه مجموعه آنها، روشی هم برای خواندن آثار فاخر کلاسیک و هم برای آثار تازه کشف شده (همان ۳۷).

ادبیات جهان به‌خصوص در هزاره سوم که پدیده‌هایی از قبیل چندفرهنگی و مهاجرت و جهانی‌شدن نظر متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است اهمیت بیشتری پیدا کرده است و در بیشتر دانشگاه‌های دنیا دروسی با عنوان ادبیات جهان به برنامه آموزشی دانشجویان در مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی اضافه شده است. ادبیات جهان به مثابه رویکردی جدید در ادبیات تطبیقی گشاینده و آغازکننده صلح و دوستی پایدار است. ادبیات جهان به همه جهانیان و نه به کشور و ملیت و فرهنگ خاصی تعلق دارد. از این روست که امروز انسان‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که برای حل مشکلات و بدفهمی‌ها و جلوگیری از اعمال خشونت و وحشت باید تلاش کرد تا روح ملت‌ها و فرهنگ‌ها را به یکدیگر نزدیک و نزدیک‌تر ساخت و اسباب شناخت دیگری را فراهم ساخت. ایجاد تقابل‌های دوگانه به ناسازواری جهانی می‌انجامد. ادبیات جهان نقشی مؤثر و ماندگار در گفت‌وگوی تمدن‌ها و دیپلماسی فرهنگ‌ینیاد دارد.

### پیشنهادات راهبردی

برنامه فعلی آموزش ادبیات انگلیسی دانشگاه‌های ایران به اهداف پیش‌بینی شده دست نیافته است و، بدون شک، نیازمند تغییر و بازبینی است. پیشنهادات راهبردی نویسنده این سطور به شرح زیر است:

- ۱- سیاست‌گذاری مجدد و بازتعریف هدف این رشته از دیدگاهی فراخ‌تر بدین معنی که ادبیات انگلیسی یعنی ادبیات به زبان انگلیسی و به کشور و منطقه خاصی محدود نمی‌شود.
- ۲- هدف از آموزش ادبیات جهان (یا ادبیات به انگلیسی) تربیت پژوهشگر و منتقدی است که درعین آشنایی با میراث ادبی خود و با اعتماد به نفس به شناخت ادبیات و فرهنگ دیگری نیز مبادرت می‌ورزد. به سخن دیگر، هم از خود شناخت داشته باشد تا بتواند فرهنگ و ادب بومی و ملی خود را به دیگران معرفی کند و هم از طریق زبان انگلیسی دیگری را هم بشناسد و آنچه را که هم‌سو با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی خود می‌یابد به صورت خلاقانه اقتباس کند.



۳- در برنامه ریزی و تدوین سرفصل دروس این رشته باید از اروپامحوری و سلطه‌پذیری فرهنگی و ادبی به جد پرهیز کرد و به ادبیات سایر ملل از طریق زبان انگلیسی توجه کرد. اصولاً بسیاری از پژوهشگران ادبی، حتی در کشورهای اروپایی و انگلیسی زبان، آثار کلاسیک غرب از قبیل *ایلیاد* هومر و *آنه‌ئید* ویرژیل را به صورت ترجمه خوانده‌اند. ادبیات جهان فرصتی است تا با ادبیات ملل به حاشیه رانده شده آشنا شویم و بپذیریم که خلاقیت و تخیل ادبی فقط به غرب محدود نمی‌شود.

۴- راه‌اندازی رشته‌های بین‌رشته‌ای مانند ادبیات تطبیقی که می‌تواند پل ارتباطی بین ادبیات‌های خارجی و رشته‌های علوم انسانی باشد باید تقویت گردد. شوربختانه در حال حاضر، ادبیات تطبیقی به مثابه رشته علمی مستقل جایگاهی در برنامه‌های آموزش عالی ایران ندارد و همواره در حاشیه بوده است. گرایش‌های رایج (مانند فارسی-عربی) توانمندی‌های این رشته پویا را نادیده گرفته است و با روح و قلمرو پژوهشی وسیع این رشته سنخیت ندارد و مانع رشد آن در ایران شده است.

### نتیجه سخن

ادبیات جهان فرصت شنیدن صداهای سرکوب شده را فراهم می‌آورد. اصولاً ادبیات پیوندی انسانی و جهانی است. باید از طریق ادبیات هم خودمان را بشناسیم، هم دیگری را و هم خود را به دیگران بشناسانیم. راه ناهموار و سختی در پیش داریم. باید به راه‌اندازی رشته‌های بین‌رشته‌ای در آموزش ادبیات خارجی همت بگماریم. بدون تردید، ادامه وضعیت فعلی نه تنها راه به جایی نمی‌برد بلکه بر کج‌فهمی‌ها و دشواری‌ها می‌افزاید. تغییر اجتناب‌ناپذیر است. این امر مسئولیت سیاست‌گذاران آموزش ادبیات انگلیسی دانشگاه‌های ایران را بسیار سنگین می‌کند؛ وظیفه‌ای خطیر که در سال‌های گذشته یا به فراموشی سپرده شده یا در دور باطل کشاکش‌ها و پیچ‌وخم‌های اداری گرفتار آمده است. توسعه فرهنگی لازمه و پیش‌نیاز توسعه اقتصادی است و توسعه فرهنگی در گرو شکوفایی اندیشه‌های خلاقانه است. اصولاً هر حوزه‌ای برای پیشرفت نیاز به خلاقیت و نوآوری و نواندیشی دارد. در حوزه مطالعات ادبی و فرهنگی ادبیات تطبیقی افق‌های جدیدی برای خلاقیت و نوآوری فراهم می‌آورد. به علاوه، ادبیات تطبیقی امکان مشارکت رشته‌های علوم انسانی را در توسعه فرهنگی کشور فراهم می‌آورد. شایسته است دانشگاه‌های کشور، مانند دانشگاه شیراز، امکان راه‌اندازی رشته خلاقیت‌محور ادبیات تطبیقی را فراهم آورند.

### Bibliography

- Anushiravani, Alireza. "Parsian anghadarha ham Sha'er Nistand." ("These Persian Are Not Poets Enough") in *Adabyyat-e Tatbiqi (Comparative Literature Journal of the Academy of Persian Language and Literature)*, 2.1 (spring 2011): 68-69.
- Ashcroft, Bill and Pal Ahluwalia. (1999). *Edward Said*. 2<sup>nd</sup> edition. London & New York: Routledge.
- Ashcroft, Bill, Gareth Griffiths and Helen Tiffin. Eds. (1995). *The Post-colonial Studies Reader*. London & New York: Routledge.
- Bertens, Johannes Willem. (1382/2003). *Nazaryyeh Adabi (Literary Theory)*. Farzad Sojoodi, trans. Tehran: Ahang-e Digar Publication.
- Damrosch, David. Ed. (2014). *World Literature in Theory*. Wiley Blackwell.
- D'haen, Theo, David Damrosch and Djelal Kadir. (2011). *The Routledge Companion to World Literature*. London & New York: Routledge.
- Docker, John. (1995). "The Neocolonial Assumption in University Teaching of English." In Bill Ashcroft, et al. Eds. *The Post-colonial Studies Reader*. 443-446.
- Eagleton, Terry. (1386/2007). *Pishdaramadi bar Nazaryyeh Adabi (Literary Theory: An Introduction)*. Abbas Mokhber, trans. 2<sup>nd</sup> edition. Tehran: Markaz Publication.
- Haddad-Adel, Gh. (1386/2007) "Jaygah-e Oloom-e Insani" (The Status of Humanities), *Name-ye Farhangestan (The Academy of Persian Language and Literature Journal)*. 9.2: 2-8.
- Ghandi, Leela. (1998). *Postcolonial Theory: A Critical Introduction*. Australia: Allen & Unwin, 1998.
- Harrison, Nicholas. (2003). *Postcolonial Criticism*. Cambridge: UK, Polity Press.
- JanMohamed, Abdul R. (1995). "The Economy of Manichaen Allegory." In In Bill Ashcroft, et al. Eds. *The Post-colonial Studies Reader*. 18-23.
- Jost, François. (1974). *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis and New York: Pegasus.

- Larson, Charles. (1995). "heroic Ethnocentrism: The Idea of Universality in Literature. In Bill Ashcroft, et al. Eds. *The Post-colonial Studies Reader*. 62-70.
- Ngugi, wa Thiong'o. (1995). "On the Abolition of the English Department." In Bill Ashcroft, et al. Eds. *The Post-colonial Studies Reader*. 438-442.
- Parry, Benita. (2004). *Postcolonial Studies: A Materialist Critique*. London & New York: Routledge.
- Said, Edward. (1979). *Orientalism*. New York: Vintage Books.
- Shoraye ali Barnameh-rizi-e Gorooh-e Oloom-e Insani. (1374/1995). "Barnamey-e Amoozeshi-e Dorey-e Karshenasi-e Arshad-e Reshteh-ye Adabyyat Ingelisi" ("Curriculum of M.A. Program in English Literature"). Tehran: Publication of the Ministry of Higher Education.
- Tyson, Lois. (2006). *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide*. 2<sup>nd</sup> edition. New York & London: Routledge.
- Viswanathan, Gauri. (1995). "The Beginnings of English Literary Study in British India." In Bill Ashcroft, et al. Eds. *The Post-colonial Studies Reader*. 431-437.